

# به عشق فردوسی

## خاطره‌سازی برای چند نسل

**گفت‌و‌گو با «رامین صدیقی» نوه «ابوالحسن صدیقی» و پسر «فریدون صدیقی» که هر دو، بر مجسمه‌سازی ایران حق‌آب‌و‌گل دارند و چهره‌مشاهیر ایرانی را برای مان‌زنده کردند**

اکرم انتصاری | روزنامه‌نگار



تهرانی‌ها زنده‌یاد «ابوالحسن صدیقی» را با تندیس فردوسی در میدان فردوسی، امیرکبیر در پارک ملت و خیام در پارک لاله می‌شناسند. تندیس فردوسی در آرامگاه توس و نادرشاه افشار در باغ موزه نادری مشهد، تندیس بوعلی سینا در همدان و یعقوب لیث در ورودی شهر دز قول هم آدرس چند اثر ماندگار دیگر این پیکره‌ساز بزرگ کشورمان است. به قول «مرتضی ممیز» طراح گرافیک و تصویرساز، ابوالحسن صدیقی با ساختن مجسمه فردوسی، سعدی، ابن سینا، نادرشاه افشار، کمال‌الملک، خیام، یعقوب لیث و... باعث شد تا آن‌ها در زندگی امروز ما حضور پیدا کنند و دوباره در میان ایرانیان قرار گیرند. پسر او زنده‌یاد «فریدون صدیقی» هم با این که ابتدا به سراغ موسیقی‌رفت اما کمی بعد مثل پدر، قلم و تیشه به دست گرفت و مجسمه‌ها و پیکره‌های ماندگاری ساخت که نقش برجسته‌های شاهنامه در داخل آرامگاه فردوسی مشهد بخشی از آن است. کندوکاو در زندگی این پدر و پسر نشان می‌دهد آن‌ها شایسته‌مشاهیر ایرانی بوده‌اند. ابوالحسن صدیقی به گفته پسرش شاهنامه فردوسی و دیوان حافظ را حفظ بود و خیلی وقت‌ها ناخودآگاه حین صحبت‌هایش یکی دو بیت از شاهنامه هم می‌آورد. برای این که بیشتر درباره سبک زندگی هنری این دو هنرمند و پیکره‌ساز بزرگ بدانیم به سراغ رامین صدیقی که نوه ابوالحسن و پسر فریدون است رفتیم. خیلی‌ها او را به واسطه نشر موسیقی‌اش می‌شناسند یا به خاطربازی در فیلمی از «سروش صحت» به یادمی‌آوند و از نسبت خانوادگی اوو صدیقی‌های مجسمه‌سازی بی‌خبرند. او خاطره‌ها و روایت‌های شنیدنی از حال‌وهوای پدر بزرگ و پدرش در مجسمه‌سازی دارد که در پرونده امروز زندگی سلام این روایت‌ها را می‌خوانیم.

### کارگاهی از خیابان مستوفی تا کارار ادر ایتالیا

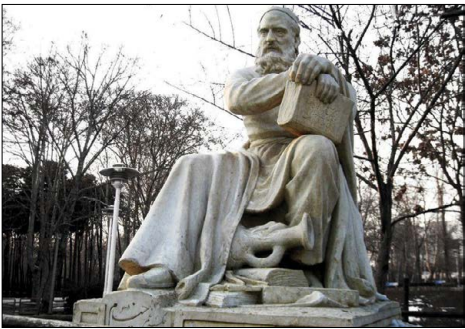
یکی از عظیم‌ترین مجسمه‌های ایرانی مجسمه فردوسی در میدان فردوسی تهران است. این مجسمه به دست ابوالحسن صدیقی تراشیده‌شد و هفدهم خرداد سال ۱۳۳۸ از آن پرده برداری شد. برای پایه این مجسمه تخته سنگی ۵۹۹ تنی را از کوه الوند به تهران آوردند. ابوالحسن شاگرد کمال‌الملک بود و معتقدند او کاری با مجسمه‌سازی ایران کرد که کمال‌الملک با نقاشی ابوالحسن صدیقی نقاش چیره‌دستی هم بود؛ طوری که شمایل بسیاری از شاعران و مشاهیر ایرانی مانند حافظ، خیام، سعدی که به کتاب‌های درسی راه پیدا کردو به عنوان تصویر رسمی این مشاهیر استفاده می‌شود هم ساخته و پرداخته ذهن ابوالحسن صدیقی است. از رامین

### پدر بزرگ از دیال مجسمه را می‌تراشید

«نوع مجسمه‌سازی که هم پدر بزرگ و هم پدرم بخشی از کارش را این‌طور انجام می‌داد- اگر اسمش را حجاری بگذاریم- این جور بود که با قلم و تیشه به سراغ سنگ می‌رفتند. درواقع دارید اثران را به صورت کاشی به وجود می‌آوردید. شما جسم صلبی دارید که باید آن موتیف یا سوژه را از دل یک سنگ سخت با کاشش دادن، استخراج کنید؛ برخلاف آن چیزی که در مجسمه‌سازی متداول امروزه است که به صورت قالب‌بری یا افزودنی شکل می‌گیرد. یعنی شما اسکلت یا آماتوری درست می‌کنید و با مصالحی مثل سیمان یا سنگ مصنوعی و تور و غیره به یک بدنه‌ای، مصالحی اضافه می‌کنید تا به مجسمه تبدیل شود. ولی مدل کلاسیکی که پدر بزرگ فقط آن

### ماه‌ها خیام می‌خواند

#### ولی به سنگ مجسمه‌اش دست نمی‌زد



ابوالحسن صدیقی علاقه زیادی به شخصیت‌های بزرگ ایرانی داشت. «وقتی سنگ مجسمه خیام را که در پارک لاله نصب شده است، سفارش داد و رسید تا چندین ماه اصلا به آن سنگ دست نزد.» رامین صدیقی با این مقدمه از حال‌وهوای پدر بزرگ وقتی قرار بود پیکره بزرگان ایرانی را برتراشد، روایت

می‌کند: «وقتی سنگ رسید پدر بزرگ تا چند ماه فقط اشعار و رباعیات خیام را می‌خواند. گویی که چند وقتی را برای معاشرت با اشعارش کنار گذاشته بود. ما و پدر بزرگ با هم زندگی نمی‌کردیم اما همان وقت‌هایی که به او سر می‌زدیم، می‌دیدیم که گاهی وقت‌ها، ساعت‌ها درویر سنگ می‌نشیند، راه می‌رود، به آن دست می‌زند ولی اصلا قلم و تیشه دست



### آثاری از پدر و پسر مجسمه‌ساز که در آرامگاه فردوسی است

شاید برای شما هم سوال پیش آمده باشد که ابوالحسن و فریدون صدیقی اثر مشترکی هم ساخته‌اند یا نه. رامین در پاسخ به این سوال می‌گوید: «پدر و پدر بزرگ کار مشترکی باهم نساختند ولی کاری داشتند که در یک مکان مشترک استفاده می‌شود. مجسمه فردوسی در محوطه آرامگاه در محوطه حوض (فردوسی نشسته) که خیلی شبیه مجسمه فردوسی است که پدر بزرگ در ایتالیا کار کرده به پدر بزرگ سفارش داده شد ولی نقش برجسته‌های محراب و داستان سیمرغ در داخل مقبره فردوسی، کار پدر است که تقریباً آن‌ها را همزمان باهم کار کردند اما مشترک حساب نمی‌شود چون هر کدام کار خودشان را انجام دادند.» به صدیقی می‌گوییم حس و حال ثان وقتی از کنار مجسمه‌های دست‌ساخته این دو نفر می‌گذرید، باید عجیب باشدو وحشش را این‌طور بیان می‌کند: «به هر حال دیدن آثارشان لذت دارد. هرچند این آثار کار من نیست ولی همین که منسوب به خالق این آثار باشم حس غرور به من می‌دهد. به‌خصوص اما کنی که به عنوان شهروند تهران بیشتر از آن جاعبور می‌کنیم مثل وزارت دادگستری، میدان فردوسی و پارک لاله.»

### پدرم نقش برجسته‌های آرامگاه فردوسی را در خیابان مستوفی ساخت

گفتنی‌ها درباره ابوالحسن صدیقی بیشتر از آن است که بتوان آن را در یک گفت‌وگو خلاصه کرد. برای همین از رامین صدیقی درباره پدرش فریدون صدیقی که او هم در مجسمه‌سازی نام‌دار بود، می‌پرسم. او با این مقدمه که پدر در ابتدا در دنیای موسیقی بودو ساز ویولامی‌زد، از این که چطور مسیر پدرش به مجسمه‌سازی افتاد می‌گوید: «ویولا برای قرار گرفتن روی گردن ساز سنگینی است. یک مدت برای پدر شبه‌آرتروز گردن پیش‌آمد و پزشک گفت باید سازت را عوض کنی یا بگذاری کنار. پدر هم سازش را کنار گذاشت و مثل پدر بزرگ به طرف مجسمه‌سازی رفت و آن طرف کارنامه خودش را دنبال کرد. پدر چون اصولاً کارهای حجیم با ابعاد خیلی بزرگ انجام نمی‌داد کارگاهی به اندازه پدر بزرگ لازم نداشت. کار بزرگی که پدر انجام دادو حجیم بود، همان نقش برجسته‌های آرامگاه فردوسی است که آن را در همان کارگاه پدر بزرگ در خیابان مستوفی ساخت و بقیه کارهای حجمی دیگری را که به او سفارش داده می‌شد، به‌طور معمول در خانه انجام می‌داد. در حیاط برای خودش یک آتلیه کوچک درست می‌کرد یا اتاقی داشت و آن جاشغول می‌شد چون معمولاً آثارش، نیم‌تنه یا سر بودند یا اگر هم حجم کامل بودند در مقیاس‌های کوچک تر بود.»

### مجسمه رستم و سیمرغ پدر بزرگ در خرمشهر مفقود شد!

در میان صحبت‌مان حرف از مجسمه‌های روی زمین مانده شد. رامین صدیقی با اشاره به یک ماجرای عجیب در خرمشهر از سرنوشت مجسمه‌های پدر بزرگ می‌گوید: «آخرین مجسمه پدر بزرگ همان مجسمه امیرکبیر بود که در کارگاه قدیمی‌اش در ایتالیا پیدا کردند. چون کارگاه بعدا به چند هنرمند دیگر رسیدو این مجسمه، ته انبار جا مانده بود. بعدها که کارگاه را ترمیم شد، دیدند یک مجسمه حدودا سه متری آن جاری زمین خوابیده و شمایل امیرکبیر را دارد. بعد که مقدمات حمل مجسمه به تهران فراهم شد آن را در راه‌روی مشاهیر پارک ملت نصب کردند. یک اثر مفقودشده از پدر بزرگ داریم که در آن رستم روی یک سیمرغ بزرگ ترنسبت به کارهای پدر بزرگ قرار دارد. این مجسمه در ایتالیا ساخته شده بود و ما از آن عکس هم داریم. فکر می‌کنم این مجسمه در گمرک خرمشهر معطل مانده بودو با شروع جنگ تمحیلی یا از بین رفت یا مفقود شد. آثار ندیده‌ای هم وجود دارد که در

مجموعه‌های شخصی پیش من، عمه‌ها یا بستگان نزدیک پدر بزرگ است و در معرض عموم قرار نگرفته است. بخش عمده‌ای که در اختیار من بود را به باغ موزه نگارستان دادم. عمه بزرگم هم یک موزه کوچک از آثار پدر بزرگ، دست‌نوشته‌ها، اتودها و در واقع هر چیزی را که می‌توانستند گردآوری کنند، چیدمان کردند و با هماهنگی می‌شود آن‌ها را دید.»



ZENDEGI - SALAM  
ضمیمه روزنامه خراسان  
پنجشنبه ۱۱ مرداد ۱۴۰۳  
۲۶ محرم ۱۴۴۴ • اول آگوست ۲۰۲۴  
شماره ۲۱۵۵۰  
۲۷۶۹

### فردوسی را چون رستم، حافظ را ماتتیک و سعدی را رند به تصویر کشید

می‌دانید وقتی از ابوالحسن صدیقی پرسیدند چرا فردوسی را این‌طور تصویر کردی، چه جوابی داد؟ گفت: «من در حقیقت رستم را تصویر کردم. چون به نظرم رستم همان فردوسی است. اما به تن رستمی که طراحی کردم جامه رزم نپوشاندم چون اندیشه رستم و عشق به کشور باعث پیروزی‌ها شده نه زور بازو و سلاح.» این صحبت‌ها نشان می‌دهد صدیقی بزرگ قبل از ساخت مجسمه در شخصیت تندبسی که قرار بود ساخته شود، حل می‌شود. نوه‌اش هم با روایت تفکر پدر بزرگ، این موضوع را کامل می‌کند: «بخش عمده آثار پدر بزرگ، نام‌داران ایران بودندو هر آن چیزی که از آن‌ها در آن‌زمان ساخته می‌شد، در ذهن مخاطب حک می‌شد و این موضوع خیلی برایش مهم بود و با وسواس کار می‌کرد. برای نقاشی چهره‌هایی هم که در کتاب‌های درسی انجام داد، این وسواس را داشت. اگر به چهره هر کدام از آن‌ها نگاه کنید، متوجه این نکته خواهید شد. برای مثال در چهره سعدی یک رندی و نگاه زندانه‌ای وجود دارد، در حالی که حافظ چهره رمانتیک‌تری نسبت به سعدی دارد. همان‌طور که در چهره خیام، آن جدا بودن از نگاه مبنی که انگار خیلی چیزها برای او در جهان، حل شده است، را می‌شود دید. به نظر این‌ها جور دیگری حادث نمی‌شد. شاید باید با محتوای خلق آن افراد، آشنایی بسیار زیادی پیدا کنید تا واقعا در شمار خنه کنید. یعنی کتاب و اشعارشان را بخوانید، مداوم مرور کنید تا بتوانید آن جوهره را در چهره‌شان نشان بدهید.»

### تراشیدن یک سنگ دو تنی جسارت می‌خواهد

پیکره تراش بزرگ خانواده صدیقی در ایتالیا همان قدر شناخته‌شده بود که در ایران. از رامین صدیقی می‌پرسم کارنامه هنری خانوادگی شما جوری است که همه انتظار دارند از آن مجسمه‌سازهای درجه یک بیرون بیاید. چطور شد که به جای مجسمه‌سازی به سمت موسیقی رفتید. او در پاسخ می‌گوید: «من خیلی به مجسمه‌سازی علاقه‌مند بودم ولی به شدت از آن واهمه هم داشتم. کسی من را برحذر نکرد و از همان اول هم قلم و تیشه به دستم دادند اما خودم همان قدری که در ۱۲۰۱۰ سالگی متوجه بودم احساس کردم این جوشش را ندارم که بتوانم حجمی را به آن شکل در ست کنم و به سمت موسیقی کشیده شدم. شروع هم کردم ولی در نهایت دیدم از توان من خارج است. برای من در نوجوانی واقعا قابل فهم نبود که چطور می‌شود چنین کاری کرد. وقتی یک سنگ دو تنی به دست‌تان می‌رسد که ابعادش ده متر در دو متر است، اگر شروع کنید و کار، یک جایی به مشکلی بخور دیعنی هشت، نه ماه باید دور ریخته شود، باید یک سنگ مکعبی دیگر سفارش بدهیدو همه چیز را از اول شروع کنید. یعنی جای خطا در این کار خیلی کم است و این خیلی برای من ترسناک بود. به نظرم این کار خیلی جسارت می‌خواهد.»



### به خاطر فرهنگ

#### سرز مین مادری ام برگشتم

بعد از گفتن درباره پدر و پدر بزرگ می‌خواهم از رامین صدیقی که با او گفت‌وگو کردیم هم بگویم. او در اتریش به دنیا آمده است اما در نوجوانی تصمیم می‌گیرد به ایران برگرددو سرنوشتش را در این جادنبال کند. می‌گوید: «من هیچ وقت، جایی احساس تعلق نکرده بودم و اگر ماشین زمان به عقب برمی‌گشت باز هم تصمیم می‌گرفتم در میانه جوانی یا نوجوانی به ایران برگردم. نمی‌توانم حسن آن موقع را کالبدشکافی کنم و به آن وزن بدهم ولی ترکیبی از همه چیز است. بخشی از آن فرهنگی و مربوط به زبان مادری و آدابی است که در فرهنگ‌مان داریم. حتی کوچک‌ترین چیزها که شاید به چشم نیاید و ر ابطله‌ای که شاید بتوانیم اسمش را خانواده سالاری بگذاریم؛ مثل رابطه بین پدر بزرگ و مادر بزرگ با بچه‌ها، پدر و مادرها با آن‌ها و... که این رشته در خیلی فرهنگ‌ها غالب نیست. در خیلی فرهنگ‌ها آدم‌ها وقتی بزرگ می‌شوند رابطه‌شان خطی می‌شودو سرنوشت خودشان را جداگانه دنبال می‌کنند ولی در ایران این رشته با خانواده و اطرافیان حفظ می‌شودو برای من این زیباست. نمی‌گویم بقیه موارد خوب نیست ولی برای من این فرهنگ قابل درک‌تر است و من حتی از بچگی نتوانستم با چیزی جز این کنار بیایم.»